



تلمه‌ی تقارن شروین وکیلی

1. تقارن، فهمیدن این حقیقت ساده ولی دشواریاب است، که هر چیزی با هر چیز دیگری برابر است. ارزش نمودینِ همه‌ی چیزها، آنگاه که خویشان را از مرتبه‌ی داوری حق به جانب عزل کنیم، جای خویش را به هم ارزی نهادینی خواهند داد، که دیدنش دشوار، پذیرفتنش دشوارتر، و رفتار کردن بر مبنایش ناممکن است.

2. همه‌ی ما، در زمینه‌ی ای از بدیهیات و اصول موضوعه‌ی قطعی پنداشته شده زندگی می‌کنیم، که ناهم‌ارزی میان چیزها، و ارزش متفاوت رخدادها و پدیدارها را برایمان اثبات می‌کنند. زمینه‌ای که در جریان رشد و بالیدن خویش، زیر تاثیر فرآیند اجتماعی شدن، شکل گرفته است و توسط ما درونی گشته است. این زمینه از بدیهیات، باعث می‌شود که مرتب تقارن را ندانسته و بر مبنای الگویی از پیش تعریف شده و هنجارین بشکنیم، و پدیدارها را از دل آن استخراج کنیم، و با این ترفند، تقارن را در پشت صحنه‌ی این نمایش ساده لوحانه، نبینیم.

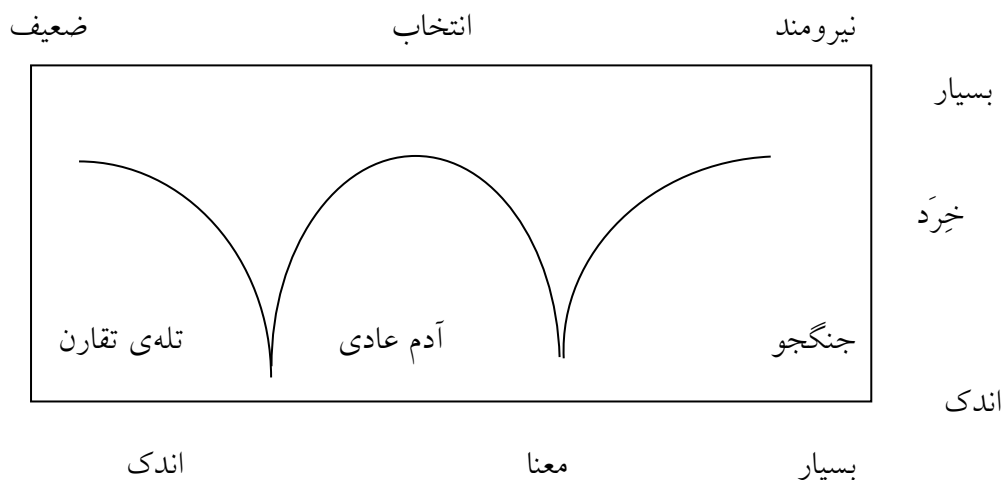
3. آنان که جسارت کافی داشته باشند، به قطعیت و بدیهی بودن الگوی شکست تقارن مرسوم شک خواهند کرد. آنان که گستاخ باشند، اصل ضرورت شکسته شدن همیشگی تقارن را مورد پرسش قرار خواهند داد، و نیم نگاهی به تقارن ژرفتر نهفته در پشت آن خواهند افکند.

4. دیدن تقارن، بسیار خطرناک است. فهمیدن این که هر چیزی با هر چیز دیگر برابر است، درک این که تمام تمایزها را انسان پدید می آورد، و پذیرش این که هیچ تفاوت ذاتی ای در "آن بیرون"، به طور عینی و "واقعی" وجود ندارد، برای سست کردن نیرومندترین اراده ها و در هم شکستن قویترین آرمانها و پوچ ساختن عمیقترین معانی کافی است. از این روست که جوامع چنین سخت به پنهان ساختن آن همت گمارده اند، و آدمیان چنین مشتاقانه فریبهای مربوط به ندیدن تقارن را می پذیرند و درونی می سازند.

5. آنان که تقارن را در نمی یابند، با اراده ای نیرومند انتخاب می کنند و به رفتار دست می یازند. با این وجود، کردارشان از رده ی عمل است، نه کنش. آنان بر مبنای قواعدی هنجارین، چنان که از ایشان انتظار می رود رفتار می کنند. شاید سخت کوشانه، شاید پیگیرانه و متعهدانه، اما همواره آمیخته به هاله ای از تبعیت و پیروی.

آنان اراده های شکننده ای که تقارن را در می یابند، به نوعی فلج دستگاه انتخابگر دچار می شوند. خیره شدن به تقارن، چنان عضلات اراده را سست می کند که میل به تغییر را از بین می برد. از این رو، کسانی که آنقدر جسورند تا تقارن را بنگرند، اما آنقدر نیرومند نیستند که آن را در هم بشکنند، گرفتار تله ی تقارن می شوند. و این شاید همان مغاکی باشد که نیچه مردمان کم همت را از خیره شدن بدان باز داشته بود.

6. لائو تسه گفته بود در ابتدای راه (تائو)، دو به علاوه‌ی دو با چهار برابر بود. چون در راه گام نهادم، دریافتم که این حاصل جمع چهار نیست و چون در راه به قدر کافی پیش رفتم، دریافتم که به راستی دو به علاوه‌ی دو، با چهار برابر است. بازی با تقارن نیز این گونه است. در ابتدای کار، تا زمانی که تقارن را ندیده‌ای و چشمان معتاد به نظمهای بدیهی‌ات به زمینه‌ی تخت رسوخ نکرده، و همسانی مهیب کوس بسته در آن را ندیده‌ای، آسوده‌ای و انتخابهایت را درست می‌دانی و اراده برای تغییر کردن و تغییر دادن را در راستا و جهتی که از پیش برایت تعیین شده به کار می‌اندازی. چون تقارن را دیدی و در دام این همگونی مهیب گرفتار آمدی، دیگر امکان قاطعانه برگزیدن را از دست خواهی داد و عضلات خواستنیات فلج خواهد شد. مگر آن که از قبیله‌ی جنگجویان باشی و سرشت مغان را داشته باشی و گویا اینان نخستین کسانی بودند که فن خیره‌نگریستن به تقارن و سرسختانه غرقه نشدن در آن را ابداع کردند. فنی دشوار و تا حدودی متناقض گونه، چرا که گره خوردن نگاه و تقارن، به سستی و رخوت و پوچ نمودن همه چیز می‌انجامد، و این همان است که من را از مرتبه‌ی هستنده‌ای که زمانی بارقه‌هایی از خواست را به شکلی هنجارین در خویش داشت نیز عزل می‌کند و به مرتبه‌ی چیزهایی فرودست‌تر تبعیدش می‌کند، چرا که شاید سلسله مراتب هستنده‌ها، مبنایی جز خواستهایشان نداشته باشد و گیتی جز اراده و خواست، مرکزی نداشته باشد.



7. تقارن را دیدن و در آن حل نشدن، بر همسانی گزینه‌ها آگاه بودن و قاطعانه برگزیدن، و درکِ زمینه‌ی پوچِ پیرامونِ من، و دست بردنِ نداشتن از تراوش معنا در این زمینه، چیزی است که انسانی عادی و پیش پا افتاده را از جنگجویی نژاده متمایز می‌کند. تفاوت میان پیشروان و دنباله‌روان، اربابان و بندگان، و خدایان و آدمیان همین است. شیوه‌ای که با تقارن رویارو می‌شوند، و شیوه‌ای که آن را به کار می‌گیرند، یا توسط آن به کار گرفته می‌شوند.

تقارن از این رو، به حفره‌ای جادویی می‌ماند. زنجیری است پایگیر در مسیر هستن، و دامچاله‌ای است خطرناک در راه بودن. اما دامی و زنجیری که عبور کردن از آن و قدم نهادن بر آن سرنوشت سالکان است. تنها با دیدن تقارن، خیره نگریستن بدان، و در چنگ گرفتن و به همراه بردنش است که عبور از راه را ممکن می‌سازد. تنها راه، آن است که تقارن را ببینیم، در برابر فلج شدن و ناامید شدن پایداری کنیم، به طاعونِ پوچی‌ای که در تقارن لانه کرده مبتلا شویم و از آن شفا یابیم و تنها در این هنگام است که جنگیدن ممکن می‌شود.

از این روست که تقارن چنین پیوندی تنگاتنگ با مفهوم جنگیدن دارد. جنگجو، آن است که از سرچشمه‌ی تقارن نوشیده، خماری فلج‌کننده‌ی آن را لمس کرده، و از مستی مرگبار آن

رهیده باشد. تنها در این هنگام است که می‌توان در زمینه‌ای انباشته از تقارن‌ها، تقارن را شکست، و در پهنه‌ی پوچی‌ها، معنا ساخت. بی‌آن‌که آن تقارن و آن پوچی انکار شود، و بی‌این‌که زایش معنا و شکستن تقارن برای لحظه‌ای دچار اختلال و وقفه گردد. قاطعانه برگزیدن، در شرایطی که می‌دانیم تنها دلیل این قاطعیت، انتخاب ماست، جدی گرفتن خواستها با تمام وجود، در شرایطی که بر پوچی نهایی تمام خواستها آگاه هستیم، و دگرگون ساختن گیتی در راستایی سنجیده، در شرایطی که بر متقارن بودن تمام وضعیتهای قابل تصور برای آن خبر داریم، کلید جنگیدن است.